

تبارشناسی معرفتی جنگ نرم

سیامک باقری چوکامی^۱

فرامرز عابدینی^۲

تاریخ دریافت: ۱۳۹۲/۰۷/۰۶

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۲/۰۸/۲۰

چکیده

امروزه جنگ نرم واقعیتی است که به عنوان گفتمان مسلط منازعه و تقابل دولت‌ها و ملت‌ها، فضای ذهنی متفکران و اندیشمندان را در تحلیل چرایی و چگونگی آن درگیر و به تکابو انداخته است. منتهی باید اذعان داشت که به دلیل نگاه پدیدارشناسی صرف به جنگ نرم شاهد فقر و فقد مطالعات تئوریک هستی‌شناسانه، معرفت‌شناسانه و روش‌شناسانه در این حوزه هستیم. این تحقیق در صدد تبارشناسی معرفتی جنگ نرم است. از این رو، تحقیق حاضر با مفروض دانستن این که جنگ نرم به صورت آنی و خلق‌الساعه شکل نگرفته بلکه از مسیر و گذر تطو رویکرد معرفتی و روش‌شناختی علوم اجتماعی سر برآورده است، به روش توصیفی رویکرد جنگ نرم با تحول معرفتی در چهار حوزه مطالعات انسان‌شناختی، امنیت‌پژوهی، مطالعات قدرت و دانش جنگ پرداخته، از این رهگذر، تبار معرفتی جنگ نرم را تبیین می‌نماید. نتایج تحقیق دلالت بر آن دارد که: تحول معرفتی در حوزه‌های مطالعات انسانی‌شناختی، قدرت‌شناسی، امنیت‌پژوهی و دانش‌پژوهی جنگ، منجر به جایجایی گفتمان سخت‌افزاری جنگ با جنگ نرم شد و براین اساس، دانش جنگ نرم در تعامل و تضارب معرفت‌های مختلف از بروز گسست‌ها و زاویه‌های رویکردهای معرفتی سر بر آورده است. به نحوی که بر اثر انباشتگی و تراکم معرفتی در چارچوب روابط قدرت در غرب، دانش نوینی از جنگ بروز و ظهور کرد که ماهیت نرم‌افزاری دارد.

کلید واژه‌ها: تبارشناسی، تبار معرفتی، جنگ، جنگ نرم، امنیت، قدرت

۱- دکتری امنیت ملی دانشگاه عالی دفاع ملی s.bagheri@gmail.com

۲- دانشجوی دکتری مهندسی سیستم‌های فرهنگی دانشگاه جامع امام حسین (ع) f.abediny@yahoo.com

مقدمه

ادبیات تولید شده در این حوزه نشان می‌دهد که مطالعات انجام گرفته عمدتاً معطوف به اهداف، ابعاد، کارکردها، ابزارها و شیوه‌های جنگ نرم بوده، نسبت به ماهیت، چگونگی و چرایی جابجایی منازعات سخت افزارانه به منازعات نرم‌افزارانه، با ضعف و نقص تئوریک روبرو است. به نحوی که عده‌ای به انکار جنگ نرم پرداخته، برخی نیز به پدیدارشناسی صرف آن اکتفا نموده‌اند. فقر و فقد تئوریک، به غفلت از تحول مباحث هستی‌شناسانه، معرفت‌شناسانه و روش‌شناسانه از یک سو، و رویکرد غیر انضمامی و انفصالی به پدیدارشناسی جنگ نرم باز می‌گردد.

ضرورت واکاوی تبار معرفتی جنگ نرم در حوزه‌های مختلف بشری از آن جهت است که معرفت‌ها در ارتباط با یکدیگر شکل گرفته، هستی می‌یابند. شناخت و فهم ارتباطی که میان معرفت‌های بشری با جنگ نرم وجود دارد ما را در تحلیل مبانی نظری و فلسفی آن مدد رسانده، امکان شناخت و تبیین ماهیت، چگونگی و چرایی جنگ نرم و همچنین دلایل اقبال قدرت‌ها به آن را فراهم می‌آورد. از این رو، مسأله اساسی تحقیق حاضر این است که آیا سازه‌های معرفتی جنگ نرم را می‌توان در لابه لای سایر حوزه‌های معرفتی جستجو کرد؟ به بیان دیگر، جابجایی منازعه سخت افزارانه به منازعه نرم‌افزارانه ریشه در تحول کدام یک از حوزه‌های معرفتی دارد؟

فرضیه تحقیق این است که جنگ نرم پدیده‌ای خلق‌الساعه و دفعی نبوده بلکه ریشه در تحول و توسعه معرفتی بشری داشته، برآیندی از ارتباط تضاییف حوزه‌های معرفتی به هم پیوسته انسان شناختی، امنیت پژوهی، مطالعات قدرت و دانش جنگ می‌باشد.

از آن جایی که این تحقیق به توصیف منظم و نظام دار تبارشناسی معرفتی جنگ نرم می‌پردازد، نوع تحقیق آن توصیفی - موردی بوده که از طریق روش اسناد و مدارک علمی به بررسی لایه‌های عمیق تحول معرفتی در حوزه‌های مختلف مطالعاتی پرداخته، ارتباط آن را با جنگ نرم توصیف می‌نماید. در واقع موضوع این تحقیق از حیث روش گردآوری داده‌ها ماهیتاً کتابخانه‌ای است و از آغاز تا انتها متکی بر داده‌های تحقیق کتابخانه‌ای می‌باشد. افزون بر آن، در آن نوع پژوهش، محقق دخالتی در موقعیت، وضعیت و نقش متغیرها ندارد و آن را دستکاری و کنترل نمی‌کند و صرفاً آنچه را که وجود دارد، مطالعه کرده، به توصیف و تشریح آن می‌پردازد. (نک. حافظ نیا، ۱۳۸۱: ۴۸ و ۱۳۸)

از آنجایی که روش‌های اکتشافی و توصیفی به تنهایی قادر به تبیین استدلالی موضوع تحقیق نبوده از روش گفتمان نیز بهره گرفته شد. با توجه به قرارگرفتن روش گفتمان بر بنیادهای زیر، موضوع تحقیق از حیث روشی وانمایی دقیق تری می‌گردد. این بنیادها عبارت است از:

۱) موضوعات از زمان و فضای حال خارج شده، در عمق تاریخ به بحث گذارده می‌شوند. تبارشناسی، شفافیت و تبیین هر چه آشکارتر ماهیت آن کمک می‌کند، لذا بدون تبارشناسی مناسب نمی‌توان از دست یابی به شناخت و معرفتی نسبتاً کامل سخن گفت.

۲) تمام موضوعات در ارتباط با چارچوب عام تر، قابل فهم است و نمی‌توان به فهم جامعی از پدیده نایل آمد مگر آن که چارچوب کلان حاکم بر آن قبلاً شناسایی و نسبت موضوع با آن درک گردد.

۳) تحلیل گفتمان براساس مرزهای هویتی امکان وجود می‌یابد.

۴) تحت تاثیر شرایط و مقتضیات زمانی و مکانی وجود دال‌های متعدد پذیرفتنی است اما در نهایت شاهد سیطره دالی مشخص و به حاشیه رفتن سایر دال‌ها می‌باشیم.

از این منظر روش تحلیل گفتمانی، با قدرت ارتباط یافته و قادر می‌شود تا نسبت به درک و تحلیل قدرت و پیامدهای آن اقدام نماید. (افتخاری، ۱۳۹۱: ۵۸-۵۹) از این رو مطابق این روش تلاش می‌شود تا ظهور دانش جنگ نرم تحلیل و معنا شود.

مبانی نظری

لازمه شناخت و درک ماهیت، ابعاد و زوایای پدیده‌های اجتماعی دستیابی به دانش تبارشناسی، وضعیت‌شناسی و آینده‌شناسی است. تحقیق حاضر متکفل شناخت ماهیت جنگ نرم از منظر دانش تبارشناسی است. از این رو، مبانی نظری تبارشناسی این پژوهش بر تبیین وجه معرفتی تبارشناسی، نسبت آن با جغرافیای جنگ نرم و نیز ارتباط هستی‌شناسی و انسان‌شناسی با تبارشناسی معرفتی استوار است.

۱- وجوه تبارشناسی

تبارشناسی، دانشی است که توضیح می‌دهد هر پدیده (از جمله پدیده جنگ نرم) در بستر تاریخی چگونه شکل گرفته، تطور یافته، با چه ساختار و سازمانی شناخته می‌شود. در خصوص تبارشناسی دیدگاه‌های مختلف و متناقضی وجود دارد. صرف نظر از صحت و سقم آنها، چند وجه یا ویژگی در تبارشناسی حائز اهمیت است:

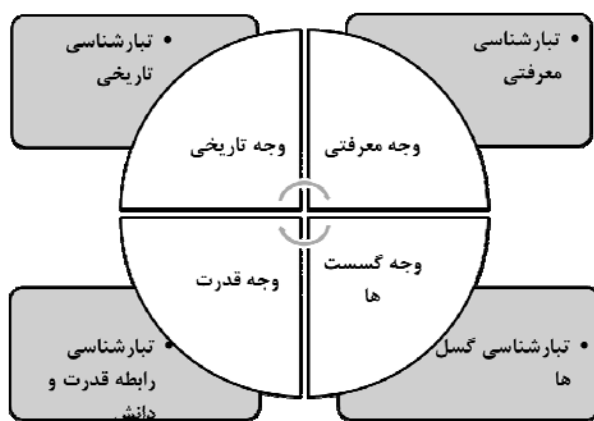
۱) وجه تاریخی؛ بر مبنای این ویژگی، پدیده‌های اجتماعی از نقطه آغاز به طور تدریجی مراحل تطوری خود را از رهگذر ادوار تاریخی طی کرده، به نقطه اوج یا افول خود می‌رسند. به بیان دیگر، تبارشناسی دیدگاه‌های از منظر تاریخی دانشی است که به واکاوی زمینه‌های تاریخی یک پدیده اجتماعی پرداخته تا دریابد که تاریخ آن از کجا شروع و به کجا ختم می‌گردد.

۲) وجه گسست‌ها و گسل‌ها؛ براساس این ویژگی، تبارشناسی، مطالعه چرخش‌هایی است که در روند تاریخی پدیده‌های اجتماعی رخ داده، موجب گسست و شکاف میان وضع قبل و بعد آن می‌گردد. به تعبیر دیگر، تبارشناسی بررسی چرایی و چگونگی زاویه‌هایی است که پدیده‌ها در فرایند تاریخی خود پیدا می‌کنند.

۳) وجه معرفتی؛ در چارچوب این ویژگی تبارشناسی بررسی و مطالعه تعامل و تأثیر نظام‌های دانایی بر پدیده اجتماعی است. به بیان دیگر، شکل‌گیری و رشد هر دانشی از مجرای تعامل، تضارب و جدال با دیگر دانش‌های هم عصر خود که به نقد و ابرام‌ها پرداخته، متولد و متأثر می‌شود.

۴) وجه قدرت؛ از این منظر تبارشناسی به معنای مطالعه رابطه دانش با قدرت مسلط زمانه است. به تعبیر دیگر، پدیده‌های اجتماعی را نمی‌توان بدون توجه به روابط قدرت در نظر گرفت. هر زمانی بنا بر تعریفی که قدرت از سامانه دانش می‌دهد، سوژه و طرف مقابل نیز معنا و هویتی خاصی پیدا می‌کند. بنابراین تبارشناسی کشف و واگویی این رابطه است.

نقطه ثقل این پژوهش در تبارشناسی جنگ نرم از میان وجوه چهارگانه مذکور، مبتنی بر وجه معرفتی است. تمرکز بر تبارشناسی معرفتی در این تحقیق از آن جهت حائز اهمیت است که علاوه بر واکاوی و مطالعه ارتباط و تضارب جنگ نرم در چهار حوزه مطالعات انسان شناسی، امنیت پژوهی، دانش قدرت و دانش جنگ، به روند تطور تدریجی ادوار تاریخی جنگ و بر گسست‌ها و شکاف‌هایی که در فرایند تاریخی جنگ عارض شده نیز توجه و دقت نظر دارد.



شکل شماره ۱- وجوه تبارشناسی

۲- نسبت تبارشناسی با جغرافیای جنگ نرم

فرض تبارشناسی آن است که هر دانشی چون درون یک زمان و مکان خاص پدید می‌آید، نسبتی با تاریخ و جغرافیای محل زایش خود دارد. با این فرض، جنگ نرم و دانش آن، پس از جنگ جهانی دوم، یعنی از سال ۱۹۴۷م و در کشاکش جنگ سرد میان دو ابر قدرت شرق و غرب، در غرب و مشخصاً آمریکا، بدون آنکه نامی از آن به میان آورده شود، شکل گرفت. به اعتقاد «ساندرس» سازمان نوپای سیا با استفاده از شبکه‌ی گسترده و مؤثر از کارمندان اطلاعاتی، کارشناسان جنگ سیاسی، شرکت‌های سهامی و دانشگاه‌های ممتاز شمال شرقی آمریکا به ایجاد کنسرسیومی کرد که وظیفه آن، مبارزه نرم‌افزارانه با رقیب جهانی آمریکا بود. البته بخشی از اعضای این کنسرسیوم را گروهی از افراطی‌های سابق و روشنفکران چپ گرا نیز تشکیل می‌دادند که ایمانشان به مارکسیسم و کمونیسم به وسیله استبداد استالینی در هم شکسته شده بود. با این حال، بعد از جنگ جهانی دوم کم‌تر نویسندگان، شاعر، هنرمند، مورخ، دانشمند یا منتقدی در اروپا وجود داشت که نامش به نوعی در این حرکت غیر ملموس به چشم نخورد. در واقع سازمان جاسوسی آمریکا به مدت ۲۰ سال به طور غیر ملموس و مخفیانه، جبهه فرهنگی پیشرفته‌ای را در غرب و برای غرب، به بهانه آزادی بیان، ایجاد کرد و با تعریف جنگ سرد به عنوان جنگی میان افکار بشر، به سلاح‌های فرهنگی نظیر مجلات، کتاب‌ها، کنفرانس‌ها، سیمینارها، نمایشگاه‌های هنری، کنسرت‌ها و جوایز، برای غلبه بر حریف ارزش راهبرد داد. (نک. سادرس، ۱۳۸۲: ۴-۳)

اپیستمه (نظام دانایی) و روابط قدرت و دانش جنگ نرم پس از موفقیت جنگ سرد فرهنگی در فروپاشی شوروی، با روند شتابان در گفتمان و شکل نوینی باز تعریف شد. گفتمان جدید با محوریت قدرت بی‌منازه آمریکا و به تعبیر ایکنبری (۱۳۸۲) به عنوان تنها ابر قدرت جهان، سلسله اقدامات هدفمند، سازمان یافته و مبتنی بر برنامه‌ریزی راهبردی از مبارزات بی‌خشونت (نک. شارپ و هلوی، ۱۳۸۶) را برای ترویج و حاکمیت سبک زندگی آمریکایی و نحوه مقابله نرم‌افزارانه با کشورهای ناهمسو به اجراء در آمد که در ادبیات جامعه ما از منظر هرمنوتیکی و نشانه‌شناسی به مجموعه متن و محتوای گفتمان جدید و اقدامات برنامه محور آن اصطلاحاً جنگ نرم اطلاق شده است.

۳- نسبت تبار معرفتی با هستی‌شناسی و انسان‌شناسی

بررسی تبار معرفتی جنگ نرم جدای از تبار هستی‌شناختی و انسان‌شناختی معنا نمی‌یابد. بلکه بین سه مسئله معرفت‌شناسی، انسان‌شناسی و هستی‌شناسی توازن برقرار است. کسی که در معرفت‌دچار شکاکیت

۱- این نوع تعبیر پس از فروپاشی بلوک شرق برای ایالات متحده از سوی محافل فکری و محققان غربی فراوان به کار برده شد. از جمله نیکسون (۱۳۴۸) پیروزی بدون جنگ را به کار برد و جرجیان (۱۳۸۴)، از عبارت پیروزی از طریق صلح با پیش فرض لیبرال دمکراسی غربی و فوکویاما پایان ایدئولوژی‌ها یا پایان تاریخ استفاده کردند.

شده باشد در هستی‌شناسی به سفسطه و نیهیلیسم، و در انسان‌شناسی به نوعی عربان از اومانیسیم نایل می‌شود. در این دیدگاه اراده و خواست آدمی معیار و میزان شناخته می‌شود. فردی که آگاهی و علم را مختص به حس و تجربه می‌داند، جهانی که می‌شناسد جهانی محسوس و مادی است و انسان در نگاه او وقتی چهره علمی می‌یابد که نظیر دیگر پدیده‌های مادی آزمون پذیر باشد. کسی که چون دکارت، نگرش عقل‌گرایانه و راسیونالیستی دارد و تنها به معرفت مفهومی - عقلی اعتماد می‌کند، می‌کوشد آدمی را نیز از راه اندیشه و تعقل اثبات کند. (پارسانیا، ۱۳۸۵: ۳۳-۳۵)

جدول شماره ۱- مقایسه انسان‌شناسی، هستی‌شناسی و معرفت‌شناسی در رهیافت غربی

انسان‌شناسی	هستی‌شناسی	معرفت‌شناسی	رهیافت
حیوان فرهنگ ساز	سفسطه و نیهیلیسم	نسبیت فهم و شکاکیت (پلورالیسم)	فلسفی معاصر
حیوان ابزار ساز	مادی‌گرایی (ماتریالیسم)	حس‌گرایی (آمپریسم)	پوزیتیویستی
حیوان ناطق	جهان عقلی (ایده‌آلیسم)	عقل‌گرایی (راسیونالیسم)	کلاسیک (عقل‌گرایی)

بر این اساس، تبار معرفتی جنگ نرم در هم تنیده با مبانی هستی‌شناسی، معرفت‌شناسی و روش‌شناسی غربی است. از این منظر، تبار معرفتی جنگ نرم بیش از همه با تطور رویکرد معرفت‌شناختی و روش‌شناختی تبیین پدیده‌های اجتماعی گره خورده است. این تحول معرفتی و روشی از تغییر رویکرد علت‌کاوانه به رویکرد دلیل‌گرایانه در علوم اجتماعی نشأت می‌گیرد.

در رویکرد علت‌کاوانه، اندیشمندان علوم اجتماعی با ایجاد همانندی میان ماهیت حیات انسانی با پدیده‌های طبیعت، انسان را به عنوان طرف مقابل تلقی کرده، با سلب اختیار و اراده از او در مقام نفوذ و القاء یک ایده و اندیشه‌ای در نهاد او بوده‌اند. این در حالی است که در رویکرد دلیل‌گرایانه، اندیشمندان علوم اجتماعی با جدا انگاری ماهیت حیات انسانی با طبیعت و اذعان به اختیار و اراده انسانی در مقام اقتناع‌سازی و مدلل‌کردن یک اندیشه و تفکر در ساحت وجودی انسان هستند.

تبار معرفتی جنگ نرم

رویکرد معرفتی و روش‌شناختی دلیل‌گرایانه در حوزه‌های مختلف علوم اجتماعی تبلور پیدا کرده و از رهگذر توسعه و بسط مفهومی آن، رویکرد جنگ دچار تحول گردید. از این رو، گفتمان جنگ نرم را باید در تحول معرفتی که در حوزه‌های مختلف مطالعاتی به ویژه در حوزه‌های مطالعات انسانی شناختی، قدرت‌شناسی، امنیت پژوهی و دانش جنگ رخ داد، جستجو و واکاوی کرد.

۱- حوزه مطالعات انسان‌شناسی

یکی از حوزه‌هایی که می‌توان تبار معرفتی‌شناسی جنگ نرم را مورد واکاوی قرار داد، حوزه مطالعات انسانی شناختی غرب است. مطالعات انسان‌شناسی غرب ابتدا با شیوع و غلبه رویکرد دانش تحصّلی (Positive) شکل گرفته و به عنوان جریان روش‌شناسی تا امروز بر حیات خود استمرار بخشیده، گذشته از تمامی انتقادات نظری، هیمنه خود بر حوزه پژوهش‌های علمی را حفظ کرده است؛ مشرب‌هایی همچون تبیین آماری، فونکسیونالیستی، ماتریالیستی و ساختاری همه از مصادیق این دیدگاه به شمار می‌آید. (افتخاری، ۱۳۸۸: ۲۴)

براساس این رویکرد، جامعه و حیات انسانی همچون پاره‌ای از طبیعت است و وظیفه عالم علوم اجتماعی نیز دستیابی به نظم قانون دار در رویکرد روش شناختی علت کاوانه برای تصرف و کنترل بر اندیشه، عواطف و رفتار آدمیان می‌باشد. به بیان دیگر، همزمان با رشد علوم طبیعی^۱ که دست انسان را برای استخدام و بهره‌کشی از عالم طبیعت بازتر نمود، معرفت‌های هنجاری^۲ نیز تحت تأثیر روش‌های علوم دقیق، تحول پیدا کرده، نظریه‌های انسان‌شناسی مبتنی بر خود را پدید آورد. در این رویکرد مطالعه انسان و جامعه انسانی از بیرون و به عنوان یک تماشا گر- به جای نگاه از درون همچون یک بازیگر- مورد بررسی و شناخت قرار می‌گیرد.

بر اثر نقدهای وارد شده بر روش شناختی علت کاوانه در مطالعات انسانی، رویکرد یارویکرد دلیل گرایانه (یا معنا کاو) جایگاه ویژه‌ای پیدا کرد و متعاقباً به ظهور دانش تفسیرگرایانه از حیات انسانی منجر شد. رهروان انسان‌شناسی مبتنی بر تفسیر گرایی بر این عقیده اند که مطالعه جامعه و انسان را نبایستی به درجه‌ای از مطالعه علوم طبیعی تقلیل داد، بلکه جامعه و انسان به مثابه متن مکتوبی هستند که بایستی قرائت و فهم شود. این رویکرد موجب زایش علوم هرمونوتیکال (معناکاو)، فلسفه تحلیل زبانی، نشانه‌شناسی و... گردید که مبتنی بر رویکرد دلیل گرایانه به معنا کاوی رفتار انسانی پرداخته، جوهره اصلی آن این است که افعال آدمی ظاهری و باطنی دارد که در این میان اصالت با باطن است؛ فهم ظاهر افعال و رفتارها نیز یک راه بیشتر ندارد و آن مراجعه به درون و درک آن است. همچنین فلاسفه‌ی تحلیلی نیز با پیشه نمودن روش تحلیل الفاظ و تصورات افراد توانستند به زوایای ناشناخته درون افراد راه یابند و بدین ترتیب تفاسیر بدیعی از رفتار و افعال آدمیان ارائه دهند که برای عالمان اثباتی و تحصّلی چندان شناخته شده نبود.

از این حیث، تحول معرفت شناختی و ظهور روش‌شناسی معنا کاو بستر ذهنی مناسبی برای بروز دانش جنگ نرم بود. این درحالی است که رویکرد معرفتی علت کاو و روش‌شناسی تحصّلی به جهت ماهیت

۱. Natural Sciences

۲ Normative

معرفت شناختی اش قادر به طرح نرم‌افزارگرایی در حوزه جنگ و مدیریت انسان و جامعه نبود. زیرا در اندیشه تحصّلی، انسان موجودی شرور است و برای مدیریت و کنترل او آن چنان که هابز (۱۳۸۰) در لویاتان^۱ می‌گوید باید از ابزار و اهرم فشارهای بیرونی جهت ترغیب و ترساندن او استفاده شود. این نگرش با قرارگرفتن به شیئی انگاری و ابزار انگاری انسان، او را به مثابه پدیده طبیعی تلقی کرده که نقش فعال در اصلاح و تغییر خود را ندارد. بلکه باید بر تکیه بر مدیریت بیرونی و سلسله مراتبی و نیز با استاندارد سازی رفتارها و تحکم از بالا به پایین، برای کنترل و نظارت بر عملکرد انسان مبادرت ورزید. این رویکرد معرفتی به تعبیر فوکو (۱۳۷۸) بر پایه دانش مدیریت شبانی و روابط قدرت مبتنی بر انضباط شکل گرفته است. از این‌رو، تجویزی که این نوع نگرش به انسان و مطالعات انسان‌شناسی، به استراتژیست‌ها ارائه می‌دهد، این است که برای مهار و سلطه بر ملت‌ها باید از طریق اهرم‌های فشار فیزیکی و به وجود آوردن شرایط عینی، فضایی به وجود آورد که ملت‌ها از روی ترس و ارباب ناچار و مجبور به تن دادن به پذیرش خواسته‌ها و انتظارات رقیب گردند. چنین راهبردی که مبتنی بر معرفت انسان شناختی رویکرد علت کاوانه و تحصّلی می‌باشد، جنگ نرم را بر نمی‌تابد.

برخلاف رویکرد فوق، رویکرد معرفتی دلیل گرا و روش‌شناسی تفسیرگرایانه محمل و بستری برای شکل‌گیری ایده جنگ نرم گردید. زیرا همچنان که نقطه ثقل هدف گذاری جنگ نرم بر تغییر باورها، عواطف، رفتارها و در نهایت ساختارها از طریق اقتاع و ایجاد جاذبه‌ها است، رویکرد معناکو نیز با محور قراردادن انسان به عنوان بازیگر اصلی، بر مدیریت و تغییر ایده، ارزش‌ها، هنجار، هویت جامعه تکیه دارد. (نک. عبدالله خانی، ۱۳۸۶: ۲۲۷-۱۸۵) در این رویکرد کنترل و سلطه بر انسان‌ها با مشارکت و دخالت دادن خود انسان صورت می‌پذیرد. این سلطه به مثابه مدیریت اقتضایی به منابع انسانی است که با استفاده از تئوری سیستم‌ها، همسازی موقعیت‌ها و هم‌پایایی سیستم‌های اجتماعی و فرایند یادگیری و مشارکت انسان‌ها انجام می‌پذیرد. (نک. زمردیان، ۱۳۸۶: ۳۶-۳۴) سلطه در این رویکرد بر سیاق تفهیمی، بین‌الذنهانی و با فرایند یادگیری همراه است. اینجاست که نظام‌های آموزشی، فناوری رسانه‌ای و شگردهای تبلیغی ارزش راهبردی پیدا کرده، به میدان آمدند.

زیرا براساس این رویکرد «ما همه چیز را در بستر و متن (Text) فرهنگی، تاریخی، زبانی و اجتماعی دریافت می‌کنیم و میان متن‌های گوناگون که هر یک ادعای حقیقت می‌کنند رقابتی سخت^۲ برقرار است و هر یک به دنبال منابعی هستند که با بسیج آن منابع بتوانند نقش مسلط^۳ پیدا کنند. وسایل ارتباط جمعی^۴ دیگر نه به عنوان میانجی بلکه به مثابه ایدئولوژی قدرت عمل کرده، مستمراً به بسترسازی و متن‌سازی

۱. LEUIATHAN

۲. Competing Claims of Truth

۳. Dominan

۴. Media

شکل‌دهی به افکار عمومی^۱ مشغولند. رسانه‌ها ابزارهای ایدئولوژیکی هستند که با معنی‌سازی و واقعیت‌سازی به ساختن دستگاه‌های مفهومی رقیب و تخریب دستگاه‌های معنایی تثبیت شده مشغولند و بدفهمی^۲ و خوش‌فهمی^۳ ما را می‌سازند. از آنجا که ما در حاق واقع چیزی به نام واقعیت نداریم و واقعیت مفهومی ساخته و بافته اجتماع^۴ است باید به دنبال تکنیک‌های قدرتمندانه‌ای بود که به عینیات^۵ شکل می‌دهد و گفتمان‌های مسلط را می‌سازد. کسانی که تسلط بیشتری بر ابزار دارند به نحوی بهتری می‌توانند «واقعیت» را بسازند. (نک. حجاریان، ۱۳۷۶: ۲۰۵-۱۷۳)

از این رو، تجویزی که این نوع نگرش به انسان و مطالعات انسان‌شناسی، به استراتژیست‌ها می‌کند، این است که برای مهار و سلطه بر ملت‌ها نیازی به اهرم فشارها عینی و ملموس و ترس از محرومیت‌های مادی برای مجبور ساختن و به تسلیم وادار کردن آنان نیست بلکه با بهره‌گیری از قدرت نرم‌افزاری و فناوری ارتباطات می‌توان به ساخت واقعیات مجازی پرداخته، فضا و زمینه‌هایی را فراهم ساخت تا ملت‌ها از طریق پذیرش و اقناع و با میل و علاقه خویش به خواسته‌ها و انتظارات رقیب تمکین نمایند.

۲- حوزه مطالعات قدرت

نشانگان تبار معرفتی جنگ نرم را می‌توان در مطالعات تحلیل قدرت و فرایند اعمال آن پی گرفت. اگرچه شناخت روزمره از قدرت با مفهوم ماکس وبر نزدیک است که گفت قدرت: «امکان تحمیل اراده یک فرد بر رفتار دیگران» است. (به نقل از: گالبرایت، ۱۳۸۹: ۸)

اما تغییر و تطور معرفت‌شناسانه از مفهوم قدرت؛ همچنان که برترانت راسل اشاره دارد، نشان داد که قدرت مانند انرژی باید مدام در حال تبدیل از یک صورت به صورت دیگر در نظر گرفته شود و وظیفه علوم اجتماعی است که قوانین این تبدیل را جستجو کند. (راسل، ۱۳۶۸: ۲۹) از این رو، بر اساس سیر تطور چهار رویکرد معرفت‌شناختی تحلیل قدرت و فرایند اعمال آن، می‌توان تبار معرفت‌شناسی جنگ نرم را از تبادل و تغییر رویکرد قدرت سخت به قدرت نرم باز یافت.

۲-۱- چهره اول قدرت: رویکرد معرفتی قدرت در چهره اول آن بر استعداد و ظرفیت بازیگر "الف" و تلاش موفقیت‌آمیز او از یک سو، و تمرکز بر کنترل رفتارهای انضمامی و قابل مشاهده بازیگر "ب" از سوی دیگر از طریق ستیز مستقیم، بالفعل و آشکار مبتنی است. در این رویکرد اعمال قدرت بر بازیگر "ب" از بیرون و تمرکز بر افکار معطوف به رفتار و افعال او است.

۱. Public opinion Formation
 ۲. Misperception
 ۳. Truth Perception
 ۴. Socialy Constructed
 ۵. Objectivities

در این صورت آمر از تابع فقط توقع اطاعت عینی دارد. این نوع اعمال قدرت بیش از آن که ایجابی باشد سلبی است و آمر بر اساس اعمال زور و تنبیه و مجازات، تابع را به انقیاد و تسلیم خود فرا می‌خواند. تعریفی که رابرت دال از قدرت ارائه داد، بیانگر چهره اول قدرت با رویکرد رفتارگرایانه است. «قدرت را به معنای توان بازیگر "الف" بر کنترل رفتار بازیگر "ب" می‌داند به نحوی که بتواند "ب" را به کاری وادارد که در صورت اختیار آن را انجام نمی‌داد.» (dahl, ۱۹۵۷: ۲۰۳)

چنین چهره‌ای از قدرت با گفتمان جنگ سخت سخت‌سخت دارد و راهبرد امنیتی آن این است که کشورهای آمر با افزایش و توان نظامی و منابع قدرت ملموس می‌توانند به صورت مستقیم، آشکار، کوتاه مدت و اجبار آمیز و مبتنی بر خشونت، کشورها و مردم تابع را به انجام کاری یا تغییر رفتاری وادارند، بدون آنکه مایل و راضی به انجام آن باشند.

ادعای صریح و شفاف « مائوتسه تونگ» مبنی بر اینکه « قدرت از درون لوله یک سلاح بیرون می‌آید.» (به نقل از: اولین تافلر، ۱۳۷۰: ۴۳) جوهره این چهره از قدرت را شکل می‌دهد.

۲-۲- چهره دوم قدرت: رویکرد معرفتی قدرت در چهره دوم، علاوه بر تأکید آموزه‌های معرفتی چهره اول، یک رکن معرفتی جدید را از رهگذر نقد چهره اول قدرت مطرح ساخت.

رکن معرفتی که در چهره دوم قدرت اضافه شد مداخله نظام مند بازیگر الف در تولید و تنظیم ترجیحات رقیب است. به نحوی که او را به سوی فقدان تصمیمی که برای الف ضرر دارد، بکشاند. این اقدام یا مداخله به صورت آشکار یا پنهان منجر به ایجاد و تقویت موانع یا تحمیل ارزش‌ها و کنش‌های نهادینه‌ای شده، عرصه فرایند سیاسی را نیز صرفاً به موضوعاتی محدود خواهد ساخت که در مقایسه برای الف بی ضرر است. (نک. کلاگ، ۱۳۷۹: ۲۰) به تصریح ایستوین لوکس، عدم تصمیم‌گیری، تصمیمی است که نتیجه‌اش سرکوب یا خنثی‌سازی رویارویی‌های پنهان یا آشکاری است که ارزش‌ها یا منافع تصمیم‌گیرنده را تهدید می‌کند. به میزانی که فرد یا گروهی - آگاهانه یا نا آگاهانه - به ایجاد یا تقویت موانعی برای تجلی عمومی خط و مشی‌های رقیب اقدام کند آن شخص یا گروه از قدرت برخوردار است. (لوکس، ۱۳۷۵: ۲۲)

این چهره از قدرت که از سوی بکراک^۱ و باراتز^۲ نظریه پردازی شده، به دلیل بر خورد عمدتاً مستقیم، عینی و نتیجه‌گرا بودنش همچنان در زمره رویکرد قدرت سخت قرار دارد اما به واسطه زاویه‌ای کمی که با چهره اول قدرت پیدا کرده می‌توان آن را متمایل به سمت قدرت نرم ارزیابی کرد. زیرا علاوه بر رفتار تابع، به ترجیحات و اولویت‌های ارزشی او نیز توجه نمود، برای کنترل آن دست به مداخله نظام مند بعضاً غیرمشهود می‌زند.

۱. bachrach
۲. Baratz

۳-۲- چهره سوم قدرت؛ رویکرد معرفتی قدرت در چهره سوم براساس نظریه‌پردازی «لوکس»، زاویه و فاصله بیشتری با دو چهره قبل پیدا کرده، تمایل زیادتری به جهت گیری نرم‌افزارانه قدرت از خود نشان می‌دهد. این زاویه معرفتی در دو نکته کلیدی نهفته است.

یک. لوکس، وجود ستیز بالفعل را لازم نمی‌داند و معتقد است در برخی موارد می‌توان از راه‌های گوناگون از ظهور چنین ستیزی جلوگیری کرد و دیگران را با خود همراه نمود. (لوکس، ۱۳۷۶: ۳۲) به بیان دیگر، این رهیافت به جای فرایند قدرت، بر قدرت فرایند تأکید دارد یعنی بر مداخله آشکار، مشهود و بالفعل کمتر پافشاری داشته، بیشتر بر شیوه پنهان و مخفی مداخله‌ی نظام مند و تولید و تنظیم ترجیحات اصرار دارد. این آموزه معرفتی آن چنان که گالبرایت در مفهوم قدرت شرطی مطرح ساخت با تغییر اعتقاد فرد اعمال می‌شود، یعنی تشویق و ترغیب، آموزش، یا تعهد اجتماعی نسبت به چیزی که طبیعی، صحیح یا به حق است موجب تسلیم فرد در برابر خواست دیگری یا دیگران می‌شود. (گالبرایت، ۱۳۸۹: ۱۱) به تعبیر لوکس، آمر در قالب نهادها، نیروهای جمعی و ترتیبات اجتماعی تابع را نه براساس زور بلکه به واسطه اقناع و اغوا به جهتی سوق می‌دهد تا در راستای منافع آمر در تولید گفتمانی مشارکت جسته، الگوی خاص را ساختاردهی کنند که تابع منافع ذهنی و دور دست خود را در گرو همراهی و مشارکت منافع آمر ارزیابی کند. (نک. لوکس، ۱۳۷۶: ۳۴)

دو. زاویه معرفتی مهم دیگر چهره سوم قدرت در وجه کنترل بر افکار و تمایلات مخاطبان است. این کنترل به نحوی است که مخاطب بدون آگاهی و التفات از منافع خود در راستای سلطه گری آمر به مشارکت و حرکت واداشته می‌شود. در این رهیافت اعمال کننده قدرت مانند یک کارفرمای بسیار عقلانی در قالب یک رویه مطلوب و فرایندی درونی شده و با مکانیزمی پنهان و پیچیده بر موضوع یا مخاطب خود به مثابه پروژه سود آور، چنان سرمایه گذاری کرده که مخاطب با تغییر افکار و رفتار، استقلال ذهنی خود را از دست داده، بلکه با خود آگاهی کاذب و احساس آزادی، مرجعیت و مشروعیت آمر را می‌پذیرد. چنین قدرتی مانند دستکش بوکس است که رویه لطیف و مخملی دارد اما در درون آن مشت‌آهین نهفته است. (نک. ره پیک، ۱۳۸۷: ۲۷-۲۵)

۴-۲- چهره چهارم قدرت؛ رویکرد معرفتی قدرت در چهره چهارم کاملاً از رویکرد سخت افزارانه قدرت خارج شده، به عنوان رویکرد نرم‌افزارانه قدرت تجلی می‌یابد. زیرا در سه چهره قبلی، قدرت همواره از بالا به پایین جریان یافته، فرایند اعمال قدرت نیز معطوف به شیوه‌های سخت افزارانه است.

در این رهیافت قدرت در ملکیت و تولید کسی نیست بلکه کاملاً ساختار اجتماعی می‌یابد. به تعبیر فوکو (۱۳۷۸) قدرت در یک جا و یک مکان انباشته نیست بلکه قدرت متکثر و در همه لایه‌های اجتماعی پراکنده است. به جای قدرت مسلط، مکرو فیزیک‌های قدرت اهمیت می‌یابد. به بیان دیگر قدرت را نباید در

مرکز اقتدار جست بلکه باید آن را پایه متحرک روابط نیروهایی دانست که به خاطر نابرابری‌های شان، حالت‌هایی از قدرت را موجب می‌شوند.

فرایند اعمال قدرت نیز در چهره چهارم برخلاف چهره‌های پیشین دارای ساختار هرمی از بالا به پایین نیست بلکه قدرت، ساختار کروی، از پایین به بالا و با منطق دیالیتیک متن- بازیگر تولید و جریان می‌یابد. (نک. افتخاری، ۱۳۸۷: ۲۳) به تعبیر فوکو قدرت از مجرای شبکه‌های به هم پیوسته مکرر فیزیک‌های قدرت اعمال می‌گردد. لذا این رویکرد به جای تمرکز و تکیه بر رابطه یک طرفه میان سوژه و طرف مقابل یا حاکم و بنده، بیشتر با شبکه پیچیده‌ای از کنش و واکنش‌ها سر و کار دارد. (نک. تاجیک، ۱۳۸۱: ۳۳۲)

در این رهیافت به جای تمرکز بر رفتار که کم و بیش مورد عنایت چهره‌های سه گانه قبلی بود، به افکار، عقاید، ترجیحات و ارزش‌های مخاطبان اصالت می‌دهد. بر این مبنا، قدرت نرم بر قابلیت شکل دادن به علایق دیگران تکیه دارد و مردم بیش از آن که به انجام کاری مجبور شوند، به همکاری گرفته می‌شوند. (نای، ۱۳۸۷الف: ۴۳) به تعبیر دیگر قدرت نرم^۱ عبارت از توانایی جذب و اقناع دیگران برای همدستی و همکاری است. این نوع قدرت بر هنجارها، ارزش‌ها، انگاره‌ها، ایدئولوژی، نهادهای سیاسی، اخلاق و فرهنگ متکی است. (Nye, ۱۹۹۰: ۱۵۳-۱۵۴)

در چهره چهارم، شیوه اعمال قدرت برخلاف شیوه‌های پیشین، سخت افزارانه و متکی بر زور و اجبار نیست بلکه کاملاً نرم‌افزارانه بوده، از طریق اقناع و ایجاد جذابیت‌ها به کار بسته می‌شود. به تعبیر نای قدرت نرم جهت همکاری از روش متفاوتی (نه نیرو، و نه پول) استفاده می‌کند و آن جذابیت ارزش‌های مشترک و درستی از تکلیف ما برای همکاری در دستیابی به آن ارزش‌ها می‌باشد. یک جذابیت ناملموسی که به صورت دست نامرئی ما را متقاعد می‌کند تا بدون هیچ تهدید روشن یا انجام معامله‌ای، با اهداف دیگران همراه شویم. (نای، ۱۳۸۷الف: ۴۶-۴۵)

از حیث منابع نیز چهره چهارم قدرت با سایر چهره‌ها تفاوتی ماهوی دارد. منابع سخت شامل آن دسته از منابعی است که در نهایت استعداد و توان رزمی بازیگر شکل می‌دهند و شامل مؤلفه‌هایی همچون سلاح، نیروی نظامی، منابع مالی و اقتصادی، و... می‌شود. (افتخاری، ۱۳۸۸: ۱۳) اما به تعبیر نای، قدرت نرم در یک کشور می‌تواند از سه منبع اصلی پدید آید: یک- فرهنگ؛ البته آن بخش‌هایی که برای دیگران دارای جذابیت است. دو- ارزش‌های سیاسی که در داخل و خارج کشور مورد توجه باشد. سه- سیاست خارجی؛ در صورتی که قانونی و مسئولانه به نظر آید. (نای، ۱۳۸۷الف: ۵۱)

راهبرد امنیتی چهره چهارم قدرت که با قرائت‌های کم و بیش متفاوتی مطرح می‌شود، نوعی از جنگ را تجویز می‌کند که ماهیت، موضوع، هدف، آماج، منابع، روش و ابزار آن کاملاً نرم‌افزارانه بوده، در میدان

حریف، با جذب جامعه هدف به عنوان پیاده نظام خود، آنان را در راستای منافع خود به همکاری و مشارکت می‌گیرد.

جدول شماره ۲- مقایسه گسل‌های چهار چهره قدرت

معیار	چهره اول	چهره دوم	چهره سوم	چهره چهارم
اهداف	کنترل رفتار انضمامی،	کنترل رفتار انضمامی، وادار کردن به فقدان تصمیمات،	تنظیم نظام مند ترجیحات و تأحدی کنترل افکار و تمایلات	کنترل افکار، عقاید، ترجیحات ارزشها،
شکل مداخله	ستیز مستقیم، بالفعل و آشکار	ستیز آشکار و پنهان	بیشتر بر مداخله پنهان و مخفی و تأکید بر اغوا و تولید گفتمان	غیر مستقیم و کاملاً نرم‌افزارانه
جریان اعمال قدرت	از بیرون و سلبی و از بالا به پایین	از بیرون و سلبی و از بالا به پایین	از بیرون و سلبی و از بالا به پایین و تأکید بر قدرت فرایند	ساختار کروی و از پایین به بالا با تأکید بر میکروفیزیک‌های شیکه اجتماعی قدرت
آماج قدرت	رفتار	رفتار و کمی ترجیحات	رفتار و ترجیحات	فرهنگ، اجتماع و سیاست
شیوه و ابزار	زور و اجبار نظامی	اجبار نظامی و نظام مند	اجبار و فریب	جذب و اقناع

۳- حوزه مطالعات امنیتی

مطالعات امنیتی محصول مجموعه‌ای از پیش فرض‌های علمی و روش‌های پژوهشی بوده که به تدریج و در گذر تکوین و رشد دانش بشری پدیدار گشته است. (افتخاری، ۱۳۸۱: ۳۶-۳۳) تحول در مفهوم امنیت در حوزه روش شناختی و معرفتی از برجستگی بیشتری برخوردار بوده به گونه‌ای که دامنه، اعتبار و جهت امنیت پژوهی با صافی‌های سه گانه ارتباطی، اطلاعاتی و ادراکی از دایره صرف نظامی به ابعاد اقتصادی، سیاسی- فرهنگی و منابع- محیطی توسعه یافته است. (نک. ماندل، ۱۳۷۹: ۸۲-۴۴) از این حیث، تلقی از امنیت، دگرگون شده، آن را پدیده‌ای چند بعدی، پیچیده، نسبی، زمینه‌مند و متحول مبدل ساخته است. (ریعی، ۱۳۸۳: ۱۱-۳)

آنچه واکاوی تبار معرفتی جنگ نرم در حوزه امنیت پژوهی را ضروری می‌نماید، بازسازی رویکرد حاکم بر معادلات امنیتی در قالب روش تحلیل گفتمانی است که با تأکید بر وجه نظری و معرفتی امنیت، شاهد شکل‌گیری گفتمان جدیدی در باب جنگ هستیم. بدین معنی که تحول معرفتی در مطالعات امنیتی موجب شد تا مفهوم جنگ از وجه سخت‌افزارانه بر مبنای گفتمان سلبی به وجه نرم‌افزارانه در چارچوب گفتمان

ایجابی تغییر یابد. از این رو، گفتمان جنگ نرم در تعامل و تضارب بین گفتمان سلبی امنیت و پاد گفتمان ایجابی آن شکل گرفت و سر برآورده است.

بنیاد فلسفی امنیت پژوهی گفتمان سلبی^۱ بر سه اصل معرفتی نهاده شده است:

(۱) قرارگرفتن شناخت و تعریف پدیده‌ها بر نفی نقیض آن؛ بر این مبنا شناخت و تعریف پدیده امنیت به نبود تهدید تقلیل می‌یابد. به این معنا که اگر تهدید را به عنوان مخاطره نسبت بین منافع بازیگر و عامل اصلی در بروز ناامنی بدانیم در آن صورت امنیت به وضعیتی اطلاق می‌شود که در آن نسبت به منافع بازیگر یا تهدیدی وجود نداشته باشد، یا در صورت وجود، امکان مدیریت مؤثر آن وجود داشته باشد. (افتخاری، ۱۳۸۸: ۱۱)

(۲) تمرکز بر وجه عینی و محسوس تهدید؛ بر پایه این اصل امنیت زمانی به مخاطره می‌افتد که تهدید عینی و محسوس (عمدتاً نظامی) بر تمامیت ارضی و منافع حیاتی بازیگر قابل مشاهده باشد.

(۳) تکیه بر بیرونی بودن تهدید؛ در این چارچوب امنیت شناسی، برون نگرانه بوده، امنیت محصول مناسبات قدرت در فضای خارج از بازیگر ارزیابی می‌شود. به همین خاطر، شرایط و مقتضیات داخلی برای آنها اصالت نداشته، صرفاً تهدید از ناحیه بازیگر خارجی معنا می‌یابد.

با توجه به اصول سه گانه معرفتی، نگاه گفتمان سلبی به جنگ کاملاً سخت افزارانه و عمدتاً با وجه نظامی و عامل بیرونی گره خورده، معنا می‌یابد. در این نگاه تحمیل اراده بر حریف با اعمال زور از طریق تجهیزات جنگ افزارانه و مقابله نظامی و به صورت بازی با حاصل جمع صفر به دست می‌آید. چنانچه جورج اچ کوستر (۱۹۹۱) بیان داشته اقبال به زور برای تحصیل امنیت از طریق «بیشینه کردن» توان اعمال سلطه، از حیث تبارشناسی، دیرینه‌ترین و قدیمی‌ترین الگویی است که از سوی بازیگران برای امنیت‌سازی مورد بهره‌برداری قرار گرفته است.

گفتمان سلبی در فرایند شکل‌گیری و اعمال اصول معرفتی خود با نقدها و انتقادات جدی مواجه شد به نحوی که موجب اصلاح و بازبینی امنیت‌شناسی گفتمان سلبی شده است. حاصل نقدهای وارد شده، عمدتاً سه ره آورد در پی داشت:

(۱) ذو ابعاد و چند وجهی شدن امنیت؛ بسط مفهومی امنیت به حوزه‌های اقتصادی، فرهنگی، سیاسی، زیست محیطی و... یکی از ره آوردهای نگاه انتقادی به گفتمان سلبی بوده است. به تعبیری «ماندل»، ماهیت چند وجهی مفهوم امنیت بیانگر آن است که قابلیت‌های محسوس و قدرت نظامی (از لحاظ نیرو و تسلیحات) تا حدودی جای خود را به قدرت اقتصادی و قابلیت دسترسی به منابع طبیعی داده است و عناصر غیر محسوس مثل آموزش و توانایی فرماندهی و کنترل، حداقل به اندازه عوامل محسوسی چون میزان نیرو

۱. Negative Discourse

و پیچیدگی تسلیحات مهم است (ماندل، ۱۳۷۹: ۶۲-۵۹) براین اساس، امنیت از معنای تنگ و بسته خود به معنای گسترده توسعه یافته به نحوی که ابعاد و تجلی‌های متفاوت آن با بُعد نظامی در هم آمیخته.

۲) بینا ذهنی شدن امنیت؛ ره آورد نقدهای انجام شده بر گفتمان سلبی، امنیت را از موضوعی صرفاً عینی که دارای واقعیت خارجی بوده یا صرفاً ذهنی که فاقد واقعیت خارجی و تابع ذهن و افکار افراد می‌باشد را به مقوله‌ی بینا ذهنی مبدل ساخت. از نظر بوزان (۱۳۸۶) نقطه آغاز مسئله امنیت از وجه ذهنی آن شروع شده اما پدیده امنیتی را باید با ارجاع آن به وضعیت اجتماعی تحلیل نمود. به بیان دیگر، اصل بینا ذهنی بودن موضوع امنیت به این مهم اشاره دارد که امنیت میان بازیگر امنیتی ساز و مخاطب او ساخته می‌شود. آن چه در این میان نقش دارد ذهن، ادراک و نگرش بازیگر و مخاطب می‌باشد. (مطالعات گروهی، ۱۳۸۸: ۴۱) به تعبیر دیگر امنیت یک تکلیف دو طرفه ایجاد می‌نماید. بدین معنا که برای بازیگران جامعه، موضوع امنیت براساس نحوه برداشت و تصورات از بازیگران شکل گرفته و برای بازیگران خارجی شناخت تصورات امنیتی و آستانه تحمل بازیگر، مبنای تحلیل موضوع امنیتی می‌شود.

بر این اساس بوزان و پیروان مکتب کپنهاک به لحاظ روش شناسی، نگاه رئالیست‌های سنتی به مطالعات امنیت پژوهی را از توجه عینی گرایانه صرف به تهدید، به سمت مطالعات روان شناختی، گفتاری و بافت مندی اجتماعی (زمینه وندی) متحول ساختند.

۳) نگاه توأمان آسیب و تهدید به امنیت: مطالعات امنیت جهان سومی‌ها ره آورد دیگری از امنیت به دست داد که گفتمان سلبی مسلط را با چالش دیگری مواجه ساخت. برآیند مطالعات جهان سومی بیانگر آن بود که امنیت تنها به خصوص در کشورهای جهان سوم تنها با افزایش قدرت نظامی تأمین نمی‌شود بلکه وجود آسیب پذیرها در این کشورها دلیل اصلی شکل گیری و تشدید تهدید به حساب می‌آید. این رویکرد با وارد کردن مؤلفه‌های نرم‌افزارانه‌ای همچون انسجام سیاسی - اجتماعی، توان سیاسی - امنیتی و مشروعیت رژیم در امنیت شناسی، تهدید از ماهیت سخت افزارانه گفتمان سلبی فروکاسته و بر ماهیت توأمان سخت افزارانه و نرم افزانه تأکید ورزید. (نک. آذر و مون، ۱۳۷۹)

این تحولات معرفتی در درون گفتمان سلبی، وزن گفتمان ایجابی^۱ را افزایش داده، به تدریج گفتمان ایجابی را بر مسند مطالعات امنیت‌شناسی نشانند. به بیان دیگر، طرح رویکردهای انتقادی در اواخر قرن ۲۰ که بیشتر متوجه مبانی فلسفی امنیت بود، منجر به پیدایش الگوی پیشرفته از امنیت سازی شده که در ابتدا به همت متفکرانی همچون؛ جوان گالتنگ^۲ و مارک سومر^۳ به عنوان «امنیت اطمینان بخش» شناسانده شد. در این تلقی تازه بدون اینکه نفی تهدید شود، بر این باور است که کانون معادلات امنیتی بیش از آنکه

۱. Positive Discourse

۲. Gohan Galtung

۳. Mark Summer

در خارج از واحد سیاسی قرار داشته باشد، در داخل بوده، افزون بر آن، بیش از آنکه با شاخص «تهدید» سنجیده شود، با میزان گسست بین «خواسته‌های شهروندی» و «کارآمدی دولت» ارزیابی و محاسبه می‌شود. (نک. افتخاری، ۱۳۸۳: ۱۰۶) در همین چارچوب، در گفتمان ایجابی، جنگ برخلاف گفتمان سلبی، ماهیت نرم‌افزارانه داشته، به جای توجه و تمرکز صرف به بازیگر خارجی و ابزار سخت نظامی، بر بازیگر داخلی و فنآوری‌های قدرت نرم تأکید دارد.

بر این اساس، شالوده معرفتی گفتمان ایجابی دارای ارکانی است که چارچوب نظری جنگ نرم از آن وام گرفته و تئوریزه شده است.

۱) استقرار بر درونی شدن امنیت؛ در گفتمان ایجابی بر خلاف گفتمان سلبی به جای اصالت بخشی بازیگر خارجی در تحمیل اراده، بر بازیگران داخلی متمرکز می‌شود. تهدید در این رویکرد، از مطالعه شکاف‌ها، تعارضات و نابهنجاری‌های نهادهای اجتماعی، احزاب و گروه‌ها، سمن‌ها، نخبگان و توده‌های مردم مورد واکاوی و بررسی قرار می‌گیرد. به تعبیر مکتب انتقادی امنیت و تهدید در فضای داشته-خواسته معنا می‌یابد. بدین معنا که میزان امید یا ناامیدی در دستیابی به انتظارات و توقعات، ضریب امنیت و ناامنی را مشخص می‌کند. (مطالعات گروهی، ۱۳۸۸: ۵۵)

۲) تأکید بر بُعد نافیزیکی، ذهنی و روانی؛ انجام مطالعات امنیتی جدید با رویکرد پسا پوزیتیویستی از جمله سازه‌انگاران زمینه معرفتی نوینی را در حوزه امنیت-تهدید به وجود آورد که در بروز و ظهور گفتمان جنگ نرم نقش تعیین کننده‌ای داشت. در نگاه معرفتی جدید، بُعد نافیزیکی انسان، ایده‌ها و افکار او نقطه ثقل مطالعات امنیتی قرار گرفت. بر این پایه، ریشه اصلی همه جنگ‌ها و مخاصمات در زندگی فردی، اجتماعی و بین‌المللی به تعارض و تضاد ایده‌ها و مفروضات اساسی بر می‌گردد. لذا برای کمک به تحقق صلح پایدار باید با فرو کاستن تعارض و تضاد ایده‌ها به سوی شکل‌گیری و حاکمیت ایده‌های مشترک گام برداشت. زیرا « هسته سیاسی و اجتماعی یک آگاهی بینا ذهنی است. براین اساس ایده‌ها، افکار، مفاهیم، زبان، گفتمان، علائم و نشانه‌ها جهان ما را می‌سازد و نیروها و محیط مادی به تبع آن شکل می‌گیرد. از این رو، با تغییر افکار و ایده‌ها، جهان ما نیز تغییر خواهد کرد. » (Farrell, ۲۰۰۲: ۵۰-۶۲)

بسط و توسعه ایده‌ها در هر جامعه‌ای موجب هنجار سازی شده، تحکیم و تقویت هنجارها نیز به هویت بخشی اجتماعی می‌انجامد، بنابراین برای تغییر هویت و هنجارهای هر جامعه‌ای باید به تغییر ایده‌ها آن جامعه مبادرت ورزید. براساس این رویکرد معرفتی، برون‌داد راهبردی امنیتی متمایزی شکل گرفت که برای برون رفت مشکل مقاومت ملت‌ها باید به جنگ ایده‌ها پرداخت.

۴- حوزه دانش جنگ

جنگ پدیده اجتماعی است. اگرچه قدمت آن به درازی عمر حیات اجتماعی بشر است، اما مطالعات مربوط به حوزه دانش جنگ و تحول آن از سال ۱۹۴۵ شکل گرفت. (نک. کارفلد، ۱۳۸۶: ۵) در گذشته، جنگ با ماهیت کاملاً نظامی، خشن، پرشدت، پرهزینه و مخرب و ویران کننده بود. اما عوامل و زمینه‌های بسیاری از جمله خسارت‌های مادی و معنوی، تلفات انسانی و تخریب و نابودی منابع زیست محیطی موجب شد تا به تدریج دانش جنگ و به تبع آن راهبردهای جنگی با تحولات اساسی روبرو شود. به نحوی که ماهیت جنگ از نگرش صرفاً نظامی به اشکال مختلف کم شدت و حتی غیر نظامی و نرم متحول و متمایل گردد. به تعبیر بوث Booth فراگرد جنگ در حال تبدیل شدن به یک پدیده فرهنگی است تا یک پدیده سیاسی - نظامی، همچنین کشمکش‌هایی که دارای دو طرف مشخص است به تدریج ناپایب می‌شود، زیرا جنگ‌های داخلی به طور روز افزون با حضور خارجی‌ان صورت می‌گیرد. (به نقل از: ماندل، ۱۳۷۹: ۹۳) این تغییر رویکرد را می‌توان در چند تحول معرفتی زیر واکاوی نمود و از آنان به عنوان نشانگان تبار معرفتی جنگ نرم یاد کرد.

۱-۴- ورود مباحثی اخلاقی و حقوق بشردوستانه در عرصه روابط بین الملل یکی از تحولات معرفتی بود که ماهیت جنگ را تحت تأثیر قرار داده است. از رهگذر نقدهای اخلاقی و حقوقی که به جنگ شد شاهد کنوانسیون چهارگانه زنو ۱۹۴۹ در باره حمایت از قربانیان جنگ، بهبود شرایط افراد زخمی و بیمار، رفتار با اسراء، حمایت از افراد غیر نظامی در زمان جنگ و نیز پروتکل‌های الحاقی آن در ۱۹۷۷ با بیش از ۶۰۰ ماده حقوقی مربوط به حقوق بشردوستانه که در هر شرایطی باید از افراد انسانی حمایت شود و نقض آن به عنوان جرایم جنگی مورد بررسی قرار گرفت، هستیم. (نک. بلدسو و بوسجک، ۱۳۷۵: ۵۴۷) نهادینه شدن تدریجی رویکردهای اخلاقی و حقوقی به جنگ، اجرای سیاست‌های نظامی و راهبردهای جنگی را با موانع و دشواری‌های روبرو ساخت. در واقع این ملاحظات موجب شد تا نگرش حقوق مدنی در عرصه روابط بین الملل نفوذ بیشتری یافته، نگرش به حقوق طبیعی با چالش‌های جدی مواجه گردد. در حالی که «در فضای طبیعی حاکمیت اصل تنازع بقاء تضارب بازیگران قدرتمند و ضعیف امری غیر اخلاقی و نادرست ارزیابی نمی‌شود اما در فضای مدنی این مواجهه پدیده‌ای کاملاً غیر اخلاقی تلقی می‌گردد.» (افتخاری و نصری، ۱۳۸۳: ۵۳) از این رو، برای برون رفت از مشکلات اخلاقی و حقوقی رهیافت‌های مختلفی نسبت به جنگ و راهبردهای جنگی مطرح شد.

۲-۴- بروز و ظهور عنصر مقاومت و دفاع مردم پایه که موجب فرسایشی شدن، تداوم و زمانبر شدن جنگ (مانند جنگ آمریکا - ویتنام یا جنگ تحمیلی عراق علیه ایران) گردید، موجب شد تا دانش جنگ به جای تأکید بر اشغال نظامی سرزمین، بر شکستن ایده مقاومت تمرکز نماید. در این راستا، نظریه پردازان مکتب کپنهاک از جمله بوزان (۲۰۰۴) به موازات تحلیل گران مکتب انتقادی و نئولیبرال‌های سیاست بین

الملل بر این اعتقادند که ماهیت منازعه در محیط‌های منطقه تغییر یافته، بنابراین نمی‌توان از ابزار نظامی و الگوهای سخت‌افزاری برای مقابله با نیروهای هویت‌گرا بهره گرفت. هویت منجر به پیچیده شدن فرآیند مبارزه و مقاومت در حوزه سیاست بین‌الملل و روابط منطقه‌ای می‌گردد. (متقی، ۱۳۹۰: ۱۴۵) از این رو، راهبردهای مختلفی همچون جنگ کم‌شدت یا به کارگیری عملیات نظامی با غلبه و تأکید بر اجرای عملیات روانی، یا استفاده از ظرفیت‌های داخلی، بخشی جامعه هدف علیه بخش دیگر و بالاخره به همکاری گرفتن جامعه هدف به عنوان پیاده نظام بازیگر مهاجم در دستور کار قرار گرفت.

۳-۴- یکی دیگر از محورهای تحول معرفتی دانش جنگ، مربوط به تغییر نگرش در مفهوم پیروزی است. در گذشته پیروزی به معنای تخریب نظامی همه مراکز راهبردی و منابع حیاتی حریف و نیز اشغال و به مستعمره گرفتن سرزمین تلقی می‌شد. اما این نگرش با تشکیک‌ها و تردیدهایی مواجه شد. چنان که ماندل می‌نویسد «تصور اینکه دو جناح متخاصم از ارتش‌ها، طی نبرد در میدان جنگ شکست یا پیروزی را تعیین کنند علی‌الاصول معنای خود را از دست داده و قدیمی شده است و پیروزی حتی اگر کسب شود ممکن است کوتاه مدت، پرهزینه یا نسبتاً بی‌معنی باشد.» (ماندل، ۱۳۷۹: ۹۵) براین اساس «بمباران یک دشمن برای تسلیم کردنش کاملاً با جذب دیگران برای پیروزی تفاوت دارد» (نای، ۱۳۸۷: ۱۳) از این رهگذر مفهوم پیروزی به معنای بسته آن، به تغییر رژیم سیاسی یا تغییر رفتار حاکمیت از طریق جذب و اقناع تبدیل یافته، برای دستیابی به پیروزی، راهبرد غیر نظامی متصور و ارجحیت پیدا کرد. راهبردهایی همچون پیروزی بدون جنگ (نک. نیکسون، ۱۳۸۵: ۵۷) یا پیروزی از طریق صلح در همین راستا مطرح شد.

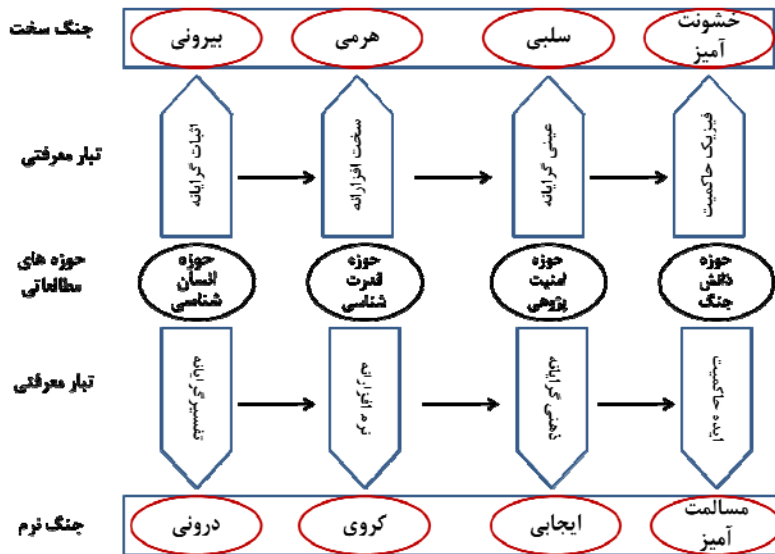
۴-۴- بروز تضاد منافع با منابع در جنگ نظامی و سخت‌افزارانه موجب ابراز تمایل به طراحی جنگ‌هایی با راهبرد نرم‌افزارانه گردید. امروز هم نظیر قرن پیش، جنگ امری غیرعقلایی به نظر می‌رسد و تحلیل مبتنی بر الگوی هزینه - فایده از مناقشه، به ندرت از مبادرت به جنگ حمایت می‌کند. در شرایط جهانی شدن، جنگ حقیقتاً می‌تواند امری منسوخ به نظر آید. (See: Black, ۲۰۰۱) زیرا در جنگ، منابع انسانی و مادی تلف می‌شود و معمولاً آنچه از جنگ به دست می‌آید کمتر از آن چیزی است که از دست رفته است. به عبارت دیگر، بین ضرر و نفع در صورت وقوع جنگ، توازن و تناسب برقرار نیست و غالباً خسارات جنگ بیش از منافع آن است. (جعفری ولدانی، ۱۳۸۸: ۴۳) از این رو، تأمین منافع بازیگر ایجاب می‌کند تا راهبردهای نرم‌افزارانه، جایگزین راهبردهای سخت‌افزارانه در جنگ شود.

برآیند این تحول معرفتی در جنگ‌های کلاسیک با راهبردهای سخت‌افزارانه، موجب قوت گرفتن رویکرد جنگ نرم و طراحی اشکال مختلفی از جنگ همچون، تأثیر محور، جنگ بی‌قاعده، جنگ ایده‌ها و روایت‌ها، جنگ اطلاعات، جنگ سایبری و... گردید.

نتیجه گیری

این تحقیق نشان داد فقر و فقد تئوریک دانش جنگ نرم ریشه در غفلت از تبار معرفتی جنگ نرم دارد. زیرا براساس این پژوهش که مبتنی بر دانش تبارشناسی معرفتی شکل گرفته ماهیت جنگ نرم در گرو فهم تحولات معرفتی است که در چهار حوزه مطالعات انسان شناختی، قدرت شناسی، امنیت پژوهی و دانش جنگ رخ داده است.

براساس پژوهش حاضر، معرفتی که از نگاه رویکرد علت کاو و تحصیلی نسبت به انسان به نگاه رویکرد معنا کاو و تفسیرگرایانه تحول یافت، موجب تغییر راهبرد استیلای فیزیکی، عینی و بیرونی به سلطه نافیزیکی، ذهنی و درونی بر انسان گردید. این تحول معرفتی به نوبه خود سبب تحول معرفتی در چگونگی اعمال قدرت آمر بر تابع شد. به نحوی که فرایند اعمال قدرت سخت معطوف به زور و اجبار جای خود را به قدرت نرم مبتنی بر اقتناع و جاذبه داد. هم افزایی این دو حوزه معرفتی، امنیت پژوهی را نیز متأثر ساخته، گفتمان سلبی امنیت را که بر وجه عینی گرا و نظامی تهدید تمرکز داشت، به گفتمان ایجابی امنیت که بر رضایت و سرمایه اجتماعی جامعه هدف و شکاف میان داشته و خواسته شهروندان تأکید می‌ورزید، تبدیل کرد. در چنین نظام دانایی است که دانش جنگ نیز دگرگون شده، از حیث اهداف، آماج و ابزار اعمال سلطه‌ی آمر بر تابع، شاهد بروز و ظهور اشکال جدیدی از جنگ از جمله جنگ نرم هستیم.



شکل شماره ۲- مقایسه تبار معرفتی جنگ سخت و جنگ نرم

همانطور که در شکل فوق ملاحظه شد، تبار معرفتی جنگ سخت و جنگ نرم دقیقاً ریشه در دو آبشخور متفاوت مطالعاتی دارد. اثبات گرایی در حوزه انسان‌شناسی، سخت‌افزارگرایی در حوزه قدرت‌شناسی، عینی‌گرایی در حوزه امنیت‌پژوهشی، هدف‌قرار گرفتن فیزیک‌حاکمیت در حوزه مطالعاتی دانش جنگ، ماهیت جنگ را بیرونی، هرمی، سلبی، و خشونت‌آمیز مبدل کرده است. در حالی که تحول در مبانی معرفتی موصوف، ماهیت جنگ را متحول ساخت. یعنی نفوذ اندیشه‌های تفسیرگرایانه در حوزه مطالعات انسان‌شناسانه، نرم‌افزاری‌گرایی در حوزه قدرت‌شناسی، ذهنی‌گرایی در حوزه امنیت‌پژوهی و هدف‌قرار گرفتن ایده‌حاکمیت در دانش جنگ، ماهیت جنگ را درونی، کروی، ایجابی و مسالمت‌آمیز و بی‌خشونت کرده است.

براساس فرایند فوق، این نتیجه حاصل شد که جنگ نرم موضوعی دفاعی و خلق‌الساعه نبوده بلکه در تعامل و تضارب‌معرفت‌های مختلف از بروز گسست‌ها و زاویه‌های رویکردهای معرفتی سر بر آورده است. به نحوی که بر اثر انباشتگی و تراکم معرفتی در چارچوب روابط قدرت در غرب، دانش نوینی از جنگ بروز و ظهور کرد که ماهیت نرم‌افزاری دارد. بر این پایه، جریان سلطه در قالب جنگ نرم از طریق تغییر نگرش‌ها و ایده‌حاکمیت و بازسازی رفتارها و هنجارها که نهایتاً منجر به تغییر رفتار یا تغییر ساختار حاکمیت می‌گردد، اعمال می‌شود.

کتابنامه

- آذر، اوارد ای. و چونگ- این مون (۱۳۷۹) *امنیت ملی در جهان سوم*، ترجمه پژوهشکده مطالعات راهبردی، تهران: انتشارات پژوهشکده مطالعات راهبردی
- افتخاری، اصغر (۱۳۸۳) *تحول مفهوم امنیت در خاورمیانه در قرن بیست و یکم*، در کتاب خاورمیانه ۱ ویژه مسائل و چالش‌های خاورمیانه فروردین ماه تهران: انتشارات موسسه ابرار معاصر تهران
- افتخاری، اصغر (۱۳۸۷) *دو چهره قدرت نرم در کتاب مجموعه مقالات همایش بسیج و قدرت نرم (۱)*، تهران: دانشگاه امام صادق (ع).
- افتخاری، اصغر و نصری، قدیر (۱۳۸۳) *روش و نظریه در امنیت پژوهی*، تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی
- افتخاری، اصغر (۱۳۸۸) *بازخوانی مکتب تفسیری در حوزه علوم اجتماعی*، تهران: انتشارات دانشگاه امام صادق (ع)
- افتخاری، اصغر (۱۳۹۱) *الگوی جنگ روانی غرب علیه جمهوری اسلامی ایران*، تهران: انتشارات امام صادق علیه السلام
- افتخاری، اصغر (۱۳۸۱) *مراحل بنیادین اندیشه در مطالعات امنیت ملی*، ترجمه اصغر افتخاری، پژوهشکده مطالعات راهبردی غیر انتفاعی، تهران.
- افتخاری، اصغر (۱۳۸۸) *معنا و مقام امنیت نرم در گفتمان اسلامی*، فصلنامه هادی، شماره ۲۳، پاییز.
- ایکنبری، جان (۱۳۸۲) *تنها ابرقدرت: هژمونی آمریکا در قرن ۲۱*، ترجمه عظیم فضلی، تهران: موسسه ابرار معاصر.
- بلدسو، رابرت و بوسجک (۱۳۷۵) *فرهنگ حقوق بین‌الملل*، ترجمه بهمن آقایی، تهران: انتشارات کتابخانه گنج دانش.
- بوزان، باری (۱۳۸۶) *چارچوبی تازه‌ای برای تحلیل امنیت*. تهران: انتشارات پژوهشکده مطالعات راهبردی غیر انتفاعی.
- پارسانیا، حمید (۱۳۸۵) *هستی و هبوط*، تهران: نشر معارف، چاپ دوم.
- تاجیک، محمد رضا (۱۳۸۱) *مقدمه‌ای بر استراتژی‌های امنیت ملی ج.ا.ا. رهیافت‌ها و راهبردها*، تهران: انتشارات مرکز بررسی‌های راهبرد ریاست جمهوری.
- تافلر، آوین (۱۳۷۰) *تعبیر ماهیت قدرت*، مترجمان: شاهرخ بهار و حسن نورانی بیدخت، تهران: مرکز ترجمه و نشر کتاب.

- جرجیان، ادوارد (۱۳۸۴) *تغییر در ذهنیت‌ها*، پیروزی از طریق صلح، ترجمه موسسه مطالعات اندیشه سازان نور، تهران: اندیشه سازان نور.
- جعفری ولدانی، اصغر (۱۳۸۸) *چالش‌ها و منازعات در خاورمیانه*، تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی.
- حافظ نیا، محمد رضا (۱۳۸۱) *مقدمه‌ای بر روش تحقیق در علوم انسانی*، تهران: انتشارات سمت.
- حجاریان، سعید (۱۳۷۶) *سه رهیافت نظری در خصوص ماهیت عملیات روانی*، مجله پژوهشی دانشگاه امام صادق (ع) شماره ۴
- راسل، برترانت (۱۳۶۸) *قدرت*، ترجمه نجف دریابندری، تهران: انتشارات خوارزمی.
- ربیعی، علی (۱۳۸۳) *مطالعات امنیت ملی*؛ مقدمه‌ای بر نظریه‌های امنیت ملی در جهان سوم، تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی.
- ره پیک، سیامک (۱۳۸۷) *تهدیدات قدرت ملی شاخص‌ها و ابعاد*، تهران: دانشگاه عالی دفاع ملی .
- زمردیان، اصغر (۱۳۸۶) *مدیریت تحول استراتژی‌ها*، کاربرد و الگوهای نوین، تهران: نشر سازمان مدیریت صنعتی.
- سادرس، فرانسس استونر (۱۳۸۲) *جنگ سرد فرهنگی*، ترجمه بنیاد فرهنگی پژوهشی غرب شناسی، تهران: انتشارات غرب شناسی.
- شارپ، جین و هلوی، ابرت (۱۳۸۶) *جامعه مدنی مبارزه و مدنی*، گزیده و ترجمه مهدی کلانترزاده، تهران: انتشارات روشنگران و مطالعات زنان.
- عبدالله خانی، علی (۱۳۸۶) *نظریه‌های امنیت مقدمه‌ای بر طرح‌ریزی دکترین امنیت ملی*، موسسه ابرار معاصر.
- فوکو، میشل (۱۳۷۸) *دانش و قدرت*، محمد ضیمران، تهران: انتشارات هرمس.
- کارفلد، مارتین. فان (۱۳۸۶) *تغییر ماهیت جنگ*، ترجمه عبدالله حیدری، تهران: انتشارات مرکز آینده پژوهی صنایع دفاعی.
- کَلگ، استوارت (۱۳۷۹) *چهارچوب‌های قدرت*، ترجمه مصطفی یونسی، تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی.
- گالبرایت، جان کینت (۱۳۸۹) *آناتومی قدرت*، ترجمه محبوبه مهاجر، تهران: انتشارات سروش.
- لوکس، ایستون (۱۳۷۵) *قدرت: نگرشی رادیکال*، ترجمه عماد افروغ، تهران: موسسه رسا.
- ماندل، ابرت (۱۳۷۹) *چهره متغیر امنیت ملی*، ترجمه پژوهشکده مطالعات راهبردی، تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی

- متقی، ابراهیم (۱۳۹۰) *راهبرد امنیتی آمریکا در سوریه*: آشوب سیاسی و گسترش بحران، فصلنامه مطالعات آمریکا، پیش شماره دوم، بهار.
- مطالعات گروهی (۱۳۸۸) *تهدید نرم در نظریه امنیت راهبردهای مقابله*، تهران: انتشارات دانشگاه عالی دفاع ملی
- نای، جوزف (۱۳۸۷ الف) *رهبری و قدرت هوشمند*، ترجمه محمد رضا گلشن پژوه و الهام شوشتری زاده، تهران: انتشارات موسسه ابرار معاصر.
- نای، جوزف (۱۳۸۷ ب) *قدرت نرم: ابزارهای موفقیت در سیاست بین‌الملل*، ترجمه سید محسن روحانی و مهدی ذوالفقاری، تهران: دانشگاه امام صادق (ع)
- نیکسون، ریچارد (۱۳۶۸) *۱۹۹۹ پیروزی بدون جنگ*، ترجمه فریدون دولتشاهی، تهران: انتشارات اطلاعات.
- هایز، توماس (۱۳۸۰) *لویاتان*، ترجمه حسین بشیریه، تهران: انتشارات نی.
- Black, Jeremy (۲۰۰۱) *War in the New Century*, London & New York, Continuum.
- Buzan, Barry (۲۰۰۴), *The Roots of Muslim Age*, Atlantic Monthly, Vol. ۲۲, no. ۱
- dahl, Robert, (۱۹۵۷) *The concept of Power*, Behavioral Science, ۲
- Farrell, Theo (۲۰۰۲) *Constructivist Security: Portrait of a Research Program*, International Studies Association, Blakwell Publishing.
- Nye, Joseph (۱۹۹۰). *Softpower, foreign policy*, fall
- Quester, H George. (۱۹۹۷) "Nontraditional Uses of Military Forces" in *Security Studies For ۲۱ Century*, Washington & London, Brassey's, pp. ۶۱-۶۷.

